

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره بیست و دوم، شماره اول، بهار ۱۳۸۴ (پیاپی ۴۲)
(ویژه‌نامه زبان و ادبیات فارسی)

تحلیلی از مفهوم «از خود بیگانگی» در شعر ناصر خسرو

دکتر رسول ربانی**

دکتر حسین آقاحسینی*

دانشگاه اصفهان

چکیده

«از خود بیگانگی»، به معنی دور شدن از اصل خویش، موضوعی است که در دوران‌های مختلف، مورد توجه دانشمندان بوده است؛ اما در عصر جدید و در جامعه صنعتی، به شکل تازه‌ای ظهور کرد و چهره خویش را نمودار ساخت؛ به طوری که دانشمندان بزرگ جامعه‌شناس، درباره این پدیده هشدارها داده و جامعه را از آن برحذر داشته‌اند.

در جامعه‌شناسی «از خود بیگانگی»، در حوزه تقسیم فنی کار (تکنولوژی)، از جنبه فردی و اجتماعی توجه صاحب‌نظران را به خود جلب کرده است؛ زیرا در این راستا، انسان یا نسبت به خود، بیگانه می‌شود یا نسبت به جامعه. در جوامع صنعتی، توکویل را اولین کسی دانسته‌اند که بدون ذکر «الیناسیون» به تبیین آن پرداخت، سپس مارکس، این دیدگاه‌ها را تکمیل کرد؛ البته برخی از این دانشمندان تنها از دیدگاه اقتصادی، به این موضوع نگریسته‌اند. میشل فوکو، آلن تورن و ملوین زیمن نیز دیدگاه‌های خویش را، در این باره تبیین کرده‌اند.

در متون ادب فارسی نیز این موضوع، نه تنها از جنبه ظاهری؛ بلکه از جهات مختلف، مورد توجه قرار گرفته است. ناصر خسرو، یکی از اولین شاعرانی است که با مطرح کردن ارزش انسان و اهمیت او، با توجه به اوضاع اجتماعی، فرهنگی و سیاسی روزگار خود، درباره این بیگانگی، سخن می‌گوید و انسان‌ها را از غفلت و بی‌خبری نسبت به جایگاه خویش، بر حذر می‌دارد. او گرفتار شدن انسان را به زرق و برق‌های دنیوی و اسارت در چنگال دیو، دور شدن از مقام خود می‌داند و کفتار و ارگی را رمز بزرگ غفلت می‌شمارد.

واژه‌های کلیدی: ۱. «از خود بیگانگی» (الیناسیون) ۲. انسان ۳. جهان ۴. هویت ۵. آسیب ۶. جامعه ۷. ارزش‌های اصیل انسانی ۸. دیو ۹. خویشتن خویش.

۱. مقدمه

شناخت ماهیت انسان و حقیقت وجودی او، کاری است، بس دشوار؛ حتی به تعبیری، دست نیافتنی است. خودشناسی را مقدمه و شرط خداشناسی دانسته‌اند؛ چنان که آمده است. «من عرف نفسه، فقد عرف ربه»، و این شرط بنیاد دشواری است؛ اما انسان، برای رسیدن به جامعه‌ای آرمانی و مدینه فاضله‌ای که همواره در آرزوی خویش در جستجوی آن بوده، نیازمند شناخت خویشتن است و این نیزکاری است که به سادگی میسر نیست. آدمی برای دست یافتن به این هدف اصیل که به طور مشترک و عام در ذهن و اندیشه همه انسان‌ها دیده می‌شود؛ باید ضمن شناخت خود، از فراموش کردن خود و دور شدن از اصل خویش، برحذر باشد و به تعبیر امروزی، «از خود بیگانه» نشود و حقیقت خویشتن را به طاق نسیان نسپارد.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی

** استادیار گروه علوم اجتماعی

« از خود بیگانگی »، به معنی دور شدن از ارزش‌ها و فضایل اخلاقی و انسانی و فراموش کردن کمالات و غفلت از خود اصیل و واقعی و گم کردن مسیر درست هدایت است. علت اساسی این کاستی بزرگ و سرچشمه آن، غفلت از خویش و فراموش کردن خود است و این، سرآغاز سقوط از جایگاه واقعی انسان است.

خویش‌نشناخت مسکین آدمی از فزونی آمد و شد در کمی

این موضوع که امروزه با تعبیرات مختلف و متفاوت و به طور ویژه‌ای، مورد توجه دانشمندان علوم اجتماعی قرار گرفته، به گونه‌ای دیگر، از دیرباز مورد توجه دانشمندان و بزرگان علم و ادب بوده و هریک به نوعی، به آن پرداخته‌اند. این بدان معنی نیست که هر چه در آثار این شاعران و نویسندگان بزرگ دیده می‌شود، با دیدگاه‌های دانشمندان جامعه‌شناس و روان‌شناس و مردم‌شناس معاصر یکسان است؛ بلکه مفهوم آن مشابهت در کلیات است؛ یعنی همه دانشمندان معاصر و قدیم، در این موضوع که انسان نباید خود را از یاد ببرد و نسبت به خویش‌نشناخت بیگانه شود، هم باورند؛ اما طبیعی است که در جزئیات و چگونگی آن اختلاف نظر دارند.

در قرن بیستم، همزمان با رشد صنعت و فناوری در جامعه اروپایی، پدیده زاینبار « از خود بیگانگی » رو به فزونی گذاشت؛ به طوری که توجه بسیاری از صاحب‌نظران و متفکران آن جوامع را به خود جلب کرد. مارکس^۱ بیش از دیگر دانشمندان غربی، در این باره به بحث و تجزیه و تحلیل پرداخته است؛ اما دانشمندان دیگری چون تونیس^۲ در گم‌نشناخت^۳ نیز به آن توجه کرده‌اند و کم‌کم این موضوع، توجه بسیاری از دانشمندان و محققان جهان را به سوی خود جلب کرد.

در جامعه‌شناسی « از خود بیگانگی »، نمایشی از بیگانگی انسان، نسبت به خود و دور شدن از مقام و جایگاه خویش‌نشناخت است و این مفهوم، بیشتر در حوزه تقسیم فنی کار (تکنولوژی)، مورد توجه قرار گرفته و از دو دیدگاه، مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ یکی از جنبه فردی؛ دیگری از دیدگاه اجتماعی. در این راستا، انسان یا نسبت به خود، بیگانه می‌شود یا نسبت به جامعه از کارکردهای نامناسب آن نیز آسیب رسیدن به هویت و اصالت اوست.

این موضوع که در متون ادب فارسی از آن به گونه‌های متفاوت سخن به میان آمده، گاهی با دیدگاهی عمیق به آن نگرسته شده و بزرگانی چون ناصر خسرو، غزالی، سعدی و دیگران بر شناخت فضیلت‌های انسانی تأکید کرده و آگاهی آدمی را نسبت به خود سفارش کرده‌اند؛ اما در این میان، ناصر خسرو قبادیانی در این باره، جایگاه ویژه‌ای دارد و در دیوان خویش بارها، مردمان را مخاطب خویش قرار داده و آنان را از جهل و نادانی و غفلت برحذر می‌دارد. علت این موضوع را می‌توان چنین بررسی کرد:

۱. ناصر خسرو، روزگاری در دربار غزنویان به کارهای دیوانی سرگرم بود و به تعبیر خودش، این روزگار را در بیخودی و بیهوشی به سر برده است.

۲. او پس از روزگاری، باز به گفته خویش، از خواب چهل ساله بیدار شد و در صدد تغییر اعمال و رفتار خود برآمده است (سفرنامه، ۲-۱: ۱۳۷۰).

۳. این تحول، که پس از یک تجربه چهل ساله پدید آمد، آغاز دوران پختگی اوست.

۴. سفری هفت ساله را به پایان برده و پس از کسب تجربه و آگاهی‌های بسیار، یکی از منتقدان بزرگ اجتماعی شده و از دریچه نقد، به مردم روزگار خویش نگرسته است.

این خصوصیات ناصر خسرو، انگیزه‌ای شد تا نویسندگان این سطور از میان شاعران و نویسندگان بزرگ ادب فارسی، موضوع « از خود بیگانگی » را در دیوان او بررسی نمایند.

۲. روش تحقیق

در جامعه‌شناسی، برای بررسی و تحلیل مسائل مختلف، به طور معمول، از روش میدانی^۴ و به صورت توصیفی و تجربی استفاده می‌شود؛ اما به یقین، مشکلات و مسائل اجتماعی گوناگونی که در متون ادبی، مورد توجه شاعران و

نویسندگان قرار گرفته و در آثار آنان مطرح شده است، به صورت تخصصی و پژوهشی به معنای امروزی آن نیست و بیشتر مشاهدات آنان، از تنگناهای روزگار خویش است. بنابراین، راه حل آشکار و روشنی نیز برای آن ارائه نشده است؛ اما مطرح شدن این مسائل در آثار آنان، از اهمیت آن حکایت می‌کند و این موضوع‌های مهم از این جهت، قابل توجه است.

بنابراین، پژوهش حاضر، به روش اسنادی و به صورت (تحلیلی - مقایسه‌ای) انجام گرفته است. در این تحقیق، ابتدا دیدگاه دانشمندان معاصر درباره «از خود بیگانگی»، به اختصار، بررسی می‌شود؛ سپس، این موضوع از دیدگاه حکیم ناصر خسرو قبادیانی مطرح می‌گردد و کارکردها و پیامدهای آن تجزیه و تحلیل می‌شود.

در این‌جا ذکر این نکته ضروری می‌نماید که مسائل و معضلات اجتماعی، در زمان‌های مختلف و در جوامع گوناگون، بنابر مقتضیات هر زمان تفاوت می‌کند و هر چند که این مسائل در کلیات به عنوان معضل اجتماعی مشابهت دارد؛ اما گفتنی است که جزئیات آن یکسان نخواهد بود و بستگی به شرایط خاص زمان و مکان خود دارد.

بنابراین، چون تحقیق و پژوهش در متون ادبی به صورت اسنادی و کتابخانه‌ای و در جامعه‌شناسی پیمایشی و میدانی^۵ است، در این تحقیق، از شیوه‌ای بین‌بین، برای تحلیل محتوا استفاده می‌شود.

۳. مفهوم «از خود بیگانگی»^۶ از دیدگاه جامعه‌شناسان غربی

«الیناسیون» که از ریشه لاتینی Alienate به معنای «بیگانه ساختن» مشتق شده، مفهومی است از هگل^۷ که ارتباط شخص را، میان نفی و اثبات روشن می‌کند. در حالت نفی (برده)، اثبات (ارباب) دیگر باز شناخته نمی‌شود؛ زیرا برده، نسبت به خود بیگانه شده است؛ همانگونه که به سهم خود، از مالکیت ارباب رها شده و نسبت به او بیگانه است (فرهنگ علوم اجتماعی، ۱۱: ۱۳۶۶).

«از خود بیگانگی»، پدیده‌ای است که قدمت آن، به اندازه پیدایش انسان و عمر او در طی روزگاران است؛ به عبارت دیگر، هر چند که «الیناسیون» به عنوان پدیده‌ای ضد اجتماعی، برای جامعه بشری همراه با صنعتی شدن جوامع غربی رشد فزاینده‌ای یافت و به عنوان یکی از آسیب‌های بزرگ اجتماعی، در کشورهای صنعتی مورد توجه روزافزون قرار گرفت و کوشش‌های بسیاری برای درمان این بیماری دردناک انجام شد، اما پدیده تازه‌ای نبود که ناگهان دامنگیر این جوامع شده باشد و تنها همراه پیشرفت صنعت پدیدار گشته باشد؛ بلکه آثار بسیاری از دانشمندان دوران‌های گذشته تا حال، نشان می‌دهد که غفلت انسان از خود و دوری از جایگاه و مرتبه انسانی، یکی از موضوع‌های مهم در نظر آنان بوده است؛ آنچه در سده‌های نوزده و بیست در جهان، به ویژه، اروپا و آمریکا رخ داد، فراهم شدن زمینه، برای رشد فزاینده این پدیده زمان‌دار بود.

در علم حقوق، الینه شدن به معنی خرید است؛ یعنی انتقال مالکیت از یک کالا به کالای دیگر و در نتیجه، بیگانه شدن^۸ نسبت به این کالا است. از دیدگاه علم پزشکی، الیناسیون به معنای بیماری‌های روانی، ناسازگاری با محیط، فشارهای روانی مداوم، هیجان‌های تندروانه بیش از اندازه، دردهای زمان‌دار و مانند آن است (دوکاسترو، ۵۱: ۱۹۷۸).

اما از دیدگاه جامعه‌شناسی که موضوع اصلی این مبحث است، این مفهوم، اغلب در حوزه تقسیم فنی کار (تکنولوژی) مورد توجه قرار می‌گیرد و دلیل آن نیز این است که این بیگانگی نسبت به خود و جامعه، با تحولات جدید صنعتی آشکار شد و در این دگرگونی‌ها ابتدا روابط خانوادگی، سپس روابط اجتماعی انسان‌ها سست و ضعیف شد. این نکته‌ای است که تونیس^۹ در گم‌ینشافت^{۱۰} بیان کرده است (دوکاسترو، ۵۳: ۱۹۷۸). از این دیدگاه، جامعه به مرور به حجیم شدن سازمان‌های اجتماعی و افزایش این سازمان‌ها میل می‌کند؛ بوروکراسی که نتیجه این پدیده است، روش جدیدی از روابط فردی در شکل برابرگرایی^{۱۱} غینی و ذهنی را به وجود آورده است (همان، ۵۱).

بنابراین، می‌توان گفت «الیناسیون» نمایشی از بیگانگی انسان، نسبت به خود و دور شدن از مرتبه و مقام خویش است و این مفهوم که بیشتر در حوزه تقسیم کار مطرح شده، از دو منظر انسان و جامعه مطالعه و بررسی می‌شود، یعنی انسان، یا نسبت به خود، بیگانه می‌شود یا نسبت به جامعه و این هر دو، سبب زیان به او و آسیب رساندن به هویت و اصالت وی خواهد بود.

توکویل^{۱۲} را اولین جامعه‌شناسی دانسته‌اند که بدون ذکر از واژه «الیناسیون»، به تبیین این موضوع پرداخت. وی در میانه سده نوزدهم، به این نتیجه رسید که جامعه کنونی، راهی را می‌پیماید که با وجود پیچیدگی‌های میان انسان‌ها و تفاوت‌های فراوان جهان درونی آنان، شباهت‌های فراوانی پیدا کرده است و چنین به نظر می‌رسد که سرانجام آن یکپارچگی جهانی خواهد بود و این، سرانجام غم‌انگیزی خواهد داشت و باید برای چنین جامعه‌ای تأسف خورد (دوکاسترو، ۵۳: ۱۹۷۸).

چنین به نظر می‌رسد که منظور توکویل این است که این شباهت، تنوع و دگرگونی را از میان می‌برد و به دنبال آن، اختلاف سلیقه که زمینه‌ساز رشد و کمال است نیز از بین می‌رود و سرانجام، بشر به سکون خواهد رسید. به نظر توکویل در آمریکا، در آغاز صنعتی شدن، فشارهای روحی و روانی و اجتماعی بر روی کارگران وارد آمد و در دوره تخصصی شدن نیز ادامه یافت؛ زیرا در این مرحله کارگر از جهان و جامعه بریده می‌شود و تنها به تولید پیوند می‌خورد و در همین حال، هوشیاری عمومی را نسبت به مدیریت کار از دست می‌دهد و به تدریج، کارگر فقط نظاره‌گر خواهد بود. وی می‌گوید: کار تخصصی جزئی، قدرت تفکر و اراده را از کارگر دور می‌کند و جسم و فکر او را، به مرحله سکون می‌رساند. او دیگر خودش نیست؛ بلکه وابسته به شغل و حرفه‌ای است که سرگرم آن شده است و فرصت و قدرت فکر کردن را درباره هر چیزی از وی گرفته است.

یکی از مهمترین نکاتی که توکویل مطرح می‌کند، این است که قوانین و مقررات نیز کارگر را به جاده‌ای هزار راه و سر درگم، برای ثروتمند شدن، ترغیب می‌کند، زیرا شعار صنعتی شدن، یافتن شغلی است که او را به سوی ثروت و آسایش نوید می‌دهد و این راهی است که خروج از آن، برای وی امکان ندارد و در میان راه و بدون اختیار و آگاهی او، تحرک را از کارگر دور می‌کند (دوکاسترو، ۵۵: ۱۹۷۸).

جامعه‌شناسی که بعد از توکویل دیدگاه وی را درباره «از خود بیگانگی»، ادامه داد و تکمیل کرد، مارکس است. وی در مبحث اقتصادی، سیاسی، به شرایط عینی الیناسیون می‌نگرد؛ وی ایده الیناسیون^{۱۳} را از هگل گرفته است؛ زیرا هگل، بر این باور بود که ماهیت و سرشت انسان، توسط سرنوشت و کنش «دیگری»^{۱۴} تحت تأثیر قرار می‌گیرد. از دیدگاه وی، «از خود بیگانگی»، با هستی‌شناسی فلسفی^{۱۵} پیوند ندارد، بلکه بر اثر شرایط تاریخی و اقتصادی و بدون اختیار انسان^{۱۶} پدید می‌آید.

مارکس می‌گوید: کالایی که به دست کارگر تولید می‌شود؛ او را نسبت به خود بیگانه^{۱۷} می‌کند و همان کالا، به عنوان قدرتی مستقل بر کارگر مسلط می‌شود. وی در این حالت، نمی‌تواند حقیقت^{۱۸} خود را ظاهر کند و سرانجام، در برابر کالا مطیع می‌شود و این کار، به بیگانگی از خویش می‌انجامد. وی از موضوع دیگری به نام «بت انگاری کالا» نام می‌برد. از این دیدگاه، سرمایه‌دار، از حاصل کار کارگر، بر ضد اقتدار و تفکر او بهره می‌گیرد و با تأمین بخشی از نیازهای او، به ویرانی زندگی او دست می‌زند، البته این موضوع جنبه فلسفی دارد تا جامعه شناختی. در این شیوه، نیازهای انسانی، به وسیله مد و تبلیغات و غیره به او القاء می‌گردد؛ او نیز ترغیب می‌شود و ضمن تسلط کالا بر انسان، او را «از خود بیگانه» می‌کند. مارکس، ضمن نقد جامعه بورژوازی می‌گوید: «هر کس برده واقعیت اجتماعی گول‌آساست، زندانی نقش خود و مقامش در این جهان غیرانسانی است. با خود بیگانه است و مطیع نیروهایی است که قادر به درک آنان نیست. رهایی از این اسارت و از تمامی «از خود بیگانگی‌ها»، با مبارزه طبقاتی صورت می‌پذیرد (بیرو، ۱۱: ۱۳۶۶). نکته مهم در دیدگاه مارکس، این است که از نظر او «از خود بیگانگی» در جامعه

سرمایه‌داری و مبارزه طبقاتی خلاصه می‌شود؛ اما وی، درباره این موضوع، پس از اضمحلال چنین جامعه‌ای سکوت می‌کند.

۴. دیدگاه میشل فوکو^{۱۹}

فوکو، معتقد است که الیناسیون، یعنی تبدیل نیرو، توان، نگرش، صلاحیت، شایستگی انسان از حالت طبیعی و انتقال، به سیستم‌های کنترل اقتصادی و تسلط آن‌ها بر اوست (فوکو، ۶۸: ۱۹۷۵). به نظر او، در عصر جدید، انسان به دنبال آسایش دروغینی است که تبلیغات برای او، به ارمغان آورده و زندگی او را، از مسیر طبیعی خارج کرده و وی را، به سوی آن شتابان ساخته و در حقیقت، به سوی هلاکت معنوی کشانده است. به نظر او، امروز انسان یک ماشین زنده است؛ زندگی او، بیشتر شبیه مرگ است. و این شیوه‌ای نو، برای افیون مردم به شمار می‌رود. انسان امروزی، به وسیله رسانه‌های جمعی دگرگون شده است. این رسانه‌ها با تسلط بر فرد، به او فرمان می‌دهد و راه را برای او مشخص می‌نماید (فوکو، ۶۸: ۱۳۷۵). فوکو انسان امروزی را کسی می‌داند که در متن جامعه قرار دارد اما با جامعه نیست.

۵. نظر آلن تورن^{۲۰}

تورن پیامدهای « از خود بیگانگی » را، عدم خلاقیت، اختلال‌های روانی، احساس نبود وابستگی، خارج شدن از حالت طبیعی، انزوا، مشارکت نکردن، فرار از خود، بی‌علاقگی به کار و در نتیجه، ناتوانی در ارائه صلاحیت‌ها و استعدادهای ذاتی بر می‌شمارد. او معتقد است، « از خود بیگانگی » دلبستگی منفی ایجاد می‌کند و تعلق اخلاقی خنثی به وجود می‌آورد.

۶. نظر ملوین زیمن^{۲۱}

ملوین زیمن، بر این باور است که « از خود بیگانگی »، دارای پنج بعد است:

۱. بی‌قدرتی^{۲۲}
۲. بی‌معنایی^{۲۳}
۳. بی‌هنجاری^{۲۴}
۴. جدایی از ارزش‌ها^{۲۵}
۵. خودبیزاری^{۲۶} (دوکاسترو، ۱۱۳: ۱۹۷۸)

۷. « از خود بیگانگی » از دیدگاه ناصر خسرو

با این که جامعه‌شناسان غربی، دیدگاه‌های متفاوتی درباره الیناسیون ارائه کرده‌اند؛ اما همه آنان در یک نکته اتفاق نظر دارند و آن بیگانه شدن انسان امروزی از خویشتن و دور شدن از مرتبه انسانی اوست. این مطلب بسیار مهمی است که از دیر باز، در آثار بزرگان ادب فارسی دیده می‌شود. در این جا یاد آوری این نکته ضرورت دارد که هر چند، ماهیت « از خود بیگانگی » در همه دوران‌ها، یکی است؛ اما بروز و ظهور آن، با توجه به شرایط زمان و مکان متفاوت است؛ بنابراین، نمی‌توان گفت آنچه در جامعه غربی اتفاق افتاده درست در جوامع دیگر نیز بروز کرده است یا این که آنچه امروز به عنوان « الیناسیون » مطرح است، در قرون گذشته نیز به همین شیوه ظهور یافته است؛ اما با توجه به ویژگی‌های مشترک انسان‌ها، این موضوع یکی از دغدغه‌های دائمی صاحب‌نظران و دانشمندان در گذشته و حال بوده است. ناصر خسرو، غزالی، عطار، سنایی، مولوی، سعدی، حافظ و دیگر نام‌آوران ادب فارسی، هر یک به گونه‌ای، به این مسأله اساسی توجه کرده و آن را در آثار خویش بیان کرده‌اند. از این میان، ناصر خسرو که پس از چهل سالگی، ادعان

کرده است که روزگاری را در غفلت و « از خود بیگانگی » به سر برده است، بیش از دیگران به مسأله انسان و یاد آوری مقام و مرتبه او و دوری از جهل و نادانی سفارش کرده است. وی درباره غفلت خویش می‌گوید:

« من مردی دبیر پیشه بودم و از جمله متصرفان در اموال و اعمال سلطانی و به کارهای دیوانی مشغول بودم و مدتی در آن شغل مباشرت نموده در میان اقران شهرتی یافته بودم... شبی در خواب دیدم که یکی مرا گفتی: چند خواهی خوردن از این شراب که خرد از مردم زایل کند؛ اگر بهوش باشی بهتر. من جواب گفتم که: حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند. جواب دادی: در بی‌خودی و بیهوشی راحتی نباشد، حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را به بیهوشی رهنمون باشد. بلکه چیزی باید طلبید که خرد و هوش را بیفزاید. گفتم که: من این از کجا آرم. گفت: جوینده یابنده باشد، پس به سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت؛ چون از خواب بیدار شدم، آن حال تمام بر یادم بود، بر من کار کرد. با خود گفتم که: از خواب دوشین بیدار شدم اکنون باید که از خواب چهل ساله نیز بیدار شوم. اندیشیدم که تا همه افعال و اعمال خود بدل نکنم فرج نیابم » (سفرنامه، ۲-۱: ۱۳۷۰).

در دیوان وی نیز به بیت‌هایی بر می‌خوریم که به دوران غفلت خویش اشاره می‌کند. او روزگار واقعی و زندگی حقیقی خویش را، پس از بیداری از این خواب چهل ساله می‌داند. همه کوشش ناصر خسرو، بر این است که پس از این تحول اساسی در زندگی، خویشتن خویش را در یابد و گذشته را جبران کند. وی که به سبب کارهای دیوانی، به تعبیر امروزی نظام اداری (بوروکراسی)، به غفلت از خود گرفتار شده بود، این بلای انسانی را می‌شناخت؛ به همین سبب، سر تا سر دیوان او سخن از انسان و اهمیت اوست.

| | |
|---------------------------------|-------------------------------|
| بر کن ز خواب غفلت پورا سر | و اندر جهان به چشم خرد بنگر |
| ای کوفته مفلازه بسی‌باکی | فربه شده به جسم و به جان لاغر |
| گر خویشتن کشی ز جهان و رنی | بر تو به کینه او بکشد خنجر |
| چون تو بسی به بحر در افکنده است | این صعب دیو جاهل بد محضر |
| گری است این جهان به مثل، زیرا | بس ناخوش است و خوش بخارد گر |

(دیوان، ۴۶، ۴۴: ۱۳۵۷)

۸. جایگاه انسان در شعر ناصر خسرو

از دیدگاه ناصر خسرو، انسان گوهری است، آسمانی که به فرمان خداوند، در زندان خاک گرفتار شده است. اگر چه انسان، به تعبیر حکما جهان صغیر است و فشرده و خلاصه جهان هستی به شمار می‌رود، اما این دنیای کوچک که تصویری از جهان بزرگ است، در حقیقت زینت و زیور آن نیز به شمار می‌رود و همه زیبایی‌های هستی، در او خلاصه می‌شود و هدف خلقت و غایت هستی نیز اوست.

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| یکی گوهری آسمانی است مردم | که ایزد به بندی بیستش زمینی |
| جهان مهین را به جان زیب و فری | اگر چه بدین تن جهان کهنی |
| به جان خانه حکمت و علم و فضلی | به تن غایت صنع جان آفرینی |

(دیوان، ۱۶: ۱۳۵۷)

او بارها به شرح بزرگی انسان می‌پردازد و ارزش و اهمیت او را شرح می‌دهد تا از این راه، انسان‌ها به خود بیایند و از سرگرم شدن به آنچه او را از راه رسیدن به مرتبه و جایگاه خویش باز می‌دارد، دوری جوید.

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| نبینی بر درخت این جهان بار | مگر هشیار مرد ای مرد هشیار |
| درخت این جهان را سوی دانا | خردمند است بار و بی‌خرد خار |

نماند جز درختی را خردمند که بارش گوهر است و برگ دینار

(دیوان، ۱۷: ۱۳۵۷)

ناصرخسرو به همان اندازه که ارزش و منزلت انسانی را یادآوری می‌کند، پیوسته آنان را از غافل شدن از این پایگاه رفیع و سقوط از قله بلند انسانیت، بر حذر می‌دارد و به آنان هشدار می‌دهد تا مبدا خویشتن خویش را فراموش نکنند؛ زیرا این فراموشی، یعنی از خویش بیگانه شدن و از منزلت انسانی فرود آمدن و به تعبیر ناصرخسرو، سخره جهان شدن و از دیدگاه جامعه‌شناسان معاصر، به دنبال آسایش دروغین رفتن است؛ آسایش فریبنده‌ای که تبلیغات برای او به ارمغان آورده و زندگی او را از مسیر واقعی خارج کرده است و او نیز ناآگاهانه و شتابان، به سوی آن در حرکت است. این حیاتی است که به گفته «فوکو» شبیه مرگ است و به قول «تورن»، سبب عدم خلاقیت می‌شود و انسان را، در ارائه استعدادهای خویش ناتوان می‌سازد. برای بررسی این موضوع، باید ابتدا جهان را از دیدگاه ناصرخسرو بررسی کرد.

۹. جهان از دیدگاه ناصرخسرو

همانگونه که گذشت، جامعه‌شناسان، یکی از علت‌های اساسی «از خود بیگانگی» را زرق و برق جامعه صنعتی و آرزوی ثروتمند شدن و سرانجام، رسیدن به آسایش و رفاه و لذات دنیایی می‌دانند. این همان مطلبی است که در متون ادبی با عنوان دلبستگی به دنیا و آرزوهای دست نیافتنی، مورد توجه قرار گرفته است. چنان که سعدی این آرزوها را پایان‌ناپذیر می‌داند و رسیدن به آن را ناممکن می‌شمارد:

هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل به دیگری پرداخت
و آن دگر پخت همچین هوسی وین عمارت به سر نبرد کسی

(گلستان، ۵۲: ۱۳۶۸)

ناصرخسرو، در بیت‌های متعددی، جهان را به سبب ظاهر فریبنده‌اش که بسیاری را به سوی خویش و در نتیجه به وادی هلاکت می‌کشاند، سرزنش و ملامت می‌کند و در آغاز هشدار می‌گوید که فقط جاهلان و بی‌تجربه‌ها، فریب این دنیای فریبنده را می‌خورند.

ای پسر گیتی زنی رعناست بس غرچه فریب تو ز شادی خند خند و نیستی آگاه از آن
فتنه سازد خویشتن را چون به دست آرد عذب او همی بر تو بخندد روز و شب در زیر لب

(دیوان، ۹۵: ۱۳۵۷)

و در جای دیگری، خطاب به فلک چنین می‌گوید:

ای فلک زود گردد، وای بر آن هر که به شمع خرد ندید رخت
کو به تو ای فتنه جوی مفتون شد پیش تو مدهوش گشت و شمعون شد

(دیوان، ۸۷: ۱۳۵۷)

شمعون شدن، یعنی از جاده انسانیت دور افتادن و صفات غیرانسانی به خود گرفتن. او چنین جهانی را که انسان‌ها را به سخره گرفته و ظاهر آن فریبنده است، چنین توصیف می‌کند:

دام است جهان تو، ای پسر، دام زین دام ندارد خبر دد و دام

(دیوان، ۶۸: ۱۳۵۷)

وی چون خویشتن را بیدار می‌پندارد و بر این باور است که بعد از رنج فراوان و کوشش بسیار به خود آمده است، می‌گوید:

چون سیرت چرخ را بدیدم کوکرد نژند و خنگ سارم
بیدار شدم ز خواب، لابل بیدار کرد کرد گارم
بزدودم زود رنگ غفلت از چشمم و ز مغز پر بخارم

بستردم گـرد بیـفسـاری
بر کنـدم جهـل و گـمرهـی را
از عـارض و روی و از عـذارم
از بیخ ز باغ و جویبارم

(دیوان، ۱۷۲: ۱۳۵۷)

به همین سبب می‌گوید: این دنیا لیاقت و شایستگی او را ندارد و بنابراین باید از آن دوری جست.

صحبـت دنیا مرا نشاید از یراک
صحبـت دنیا به سوی عاقل و هشیار
صحبـت او اصل تنگ و مایه عار است
صحبـت دیوار پر ز نقش و نگار است

(دیوان، ۴۸: ۱۳۵۷)

دیوی است جهان که زهر قاتل را
چون روز بیند این معادی را
در نسـوش به مکر می بیچاره
هر کس که بر او خردش بگمارد
با دیو نشست و خفت چون یار
آن را که به سرش در خرد باشد

(دیوان، ۲۵۲: ۱۳۵۷)

این جهان را فریب بسیار است
حیلتش را شناخت نتواند
بفروشد به نرخ سوسن، سیر
جز کسی تیز هوش و روشن ویر

(دیوان، ۱۹۹: ۱۳۵۷)

بنابراین، تنها راه شناخت واقعی از چنین جهانی، استفاده از شمع خرد و به کار بستن آن است و گر نه بناچار زهر کشنده را به جای نوش جهان می‌نوشد. وی در جای دیگر چنین می‌گوید:

ای بخرد، با جهان مکن ستد و داد
جستم من صحبتش ولیکن از این کار
کو بستاند ز تو کلند به سوزن
سود ندیدم از آن که سوده شدم من
دست نیایدت با زمانه پسودن
دشمن تو دوست است، دوست تو دشمن
از دل خود بکن این سیاه نهبن
گرت جهان دوست داشت، دشمن خویشی
دوستی این جهان نهبن دلهاست

(دیوان، ۱۶۹: ۱۳۵۷)

نکته‌ای که ذکر آن ضروری به نظر می‌رسد، این است که بسیاری از جامعه‌شناسان امروزی موضوع الیناسیون را تنها از دیدگاه مادی و اقتصادی بررسی می‌کنند و به جنبه‌های معنوی آن، به طور صریح و روشن اشاره نمی‌کنند. هر چند که برخی از مضامینی که به کار می‌برند، تنها با موضوع اقتصاد پیوسته نیست؛ بلکه تهی شدن انسان از معنویت است؛ اما ناصر خسرو که مردی زاهد و پارساست، از دیدگاه دیگری، به موضوع «از خود بیگانگی» می‌نگرد و او به منش خویش، تهی شدن از اخلاق و دین راه دوری از انسانیت می‌داند، زیرا او معتقد است که دوری از این‌ها، فراموشی از خویش راه، به دنبال دارد و انسان برای به دست آوردن دنیا و آسایش و رفاه، سرمایه عمر گرانمایه خویش را از دست می‌دهد در حالی که هدف خلقت، این نیست.

ای متحیر شده در کار خویش
در طلب آنچه نیامد به دست
راست بنه بر خط پرگار خویش
زیر و زیر کردی کاجار خویش
خیره بدیدی به پیش جهان
در گرانمایه و دینار خویش

(دیوان، ۱۷۷: ۱۳۵۷)

آنچه را جامعه‌شناسانی چون زیمن و تورن، نتیجه الیناسیون می‌دانند، می‌توان در یک مطلب خلاصه کرد و آن هلاکت انسان به دست خویش و مرگ تدریجی وی، به سبب از دست رفتن صلاحیت‌ها و استعداد‌های ذاتی اوست. بی‌قدرتی، بی‌معنایی، بی‌هنجاری، جدایی از ارزش‌ها و خود بی‌زاری، که آنان ثمره «از خود بیگانگی» می‌دانند؛ مرگی است که زمینه‌ساز آن جامعه صنعتی و ظاهر فریبنده آن است. فشرده این مطالب راه ناصر خسرو، از دیدگاه خویش چنین مطرح می‌کند:

ز بهر حال نکو خویشان هلاک مکن
اگر شراب جهان خلق را چو مستان کرد
به درّ و مرجان مفروش خیره مر جان را
توشان رها کن چون هوشیار مستان را
(دیوان، ۱۱۷: ۱۳۵۷)

و سخن آخر این که خطاب به غافلان می‌گوید:
در گـردن جهان فریننده
ایدون گمان بری که گرفتستی
و آگاه نیستی که یکی افعی
گر خویشان کشی ز جهان ور نه
کرده ذو دست و بازوی خود چنبر
در بر به مهر، خوب یکی دلبر
داری گرفته تنگ و خوش اندر بر
بر تو به کینه او بکشد خنجر
(دیوان، ۴۶: ۱۳۵۷)

۱۰. دیو رمز « از خود بیگانگی »

در متون ادبی، دیو، پیوسته چهره‌ای پلید و غیرانسانی دارد. در آیین‌های ایرانی پیش از اسلام، اهریمن که مظهر شر و آفریننده زشتی‌هاست، دیوان را می‌آفریند تا در برابر امشاسپندان که مخلوقات اهورامزدا و آفریننده خیر به شمار می‌روند، دست به کارهای زشت بزنند و دستیاران اهریمن، برای پیدایش پلیدی و زشتی باشند (دین‌های ایرانی پیش از اسلام، ۴۶-۴۵: ۱۳۷۶).

فردوسی، دیو را نمادی از مردم بد می‌داند که از راه مردمی گشته و صفات ضد انسانی به خود گرفته‌اند:
تو مر دیو را مردم بد شناس
هر آن گشت کوه از ره آدمی
کسی کو ندارد ز یزدان سپاس
ز دیوان شمر مشمشرش آدمی
(شاهنامه، ۴، ۳۱۰)

ناصر خسرو، دیدگاه خاصی نسبت به دیوان دارد. وی بر این باور است که « آفریده به دو قسم بود؛ یکی مردم و دیگری پری و پری دو قسم شد، یکی فرشته و دیگر دیو » (جامع‌الحکمتین، ۱۳۹: ۱۳۶۳). در دیوان نیز این موضوع را بیان می‌کند:

مادر دیوان یکی فریشته بوده است
راه تو زی خیر و شر هر دو گشاده است
دیو و فرشته به خاک و آب درون شد
فعل بدش کرد زشت و فاسق و ملعون
خواهی ایدون گرای و خواهی ایدون
دیو مغیلان شد و فریشته زیتون
(دیوان، ۸: ۱۳۵۷)

با توجه به این مطالب، دیو، می‌تواند نماد انسان‌هایی باشد که از مسیر انسانی خویش منحرف شده و راه را به خطا رفته‌اند و چنان که دیده می‌شود، دیوان نیز « فرشته خو » بوده‌اند؛ اما اعمال بد و صفات پلید در آن‌ها جایگزین شده است. همانگونه که انسان‌ها در فطرت و ذات خویش، خواهان نیکی‌ها و ارزش‌ها هستند؛ اما کم‌کم راه اصلی خویش را رها کرده؛ به بیراهه می‌روند. یکی از دیدگاه‌های جامعه‌شناسان امروزی این است که « انسان از خود بیگانه » مطیع نیروهایی است که قادر به درک آن‌ها نیست. اگر چه این سخن، برخاسته از جهان‌بینی مادی مارکس است و در اصل با اندیشه‌های ناصر خسرو تفاوت دارد؛ اما با اندکی تأمل، می‌توان گفت: کلیات سخن آن‌ها به همدیگر نزدیک است؛ زیرا دیو نیز همان نیرویی است که شناخت آن کاری دشوار است، و اگر انسان او را می‌شناخت، اسیر او نمی‌شد. در دنیای امروز، نیز انسان اسیر دیوی است که گرفتار آن شده و فریاد صاحب‌نظران را بلند کرده است. آنان از این که انسان‌ها غافلانه و ناخودآگاه در چنگال این دیو، یعنی؛ ماشین‌گر گرفتار شده‌اند، بسیار هشدار داده‌اند؛ اما رهایی از دست این موجود فریبنده، بسیار دشوار است. درست است که منظور ناصر خسرو از دنیا، با آنچه امروزه درباره « از خود بیگانگی » مطرح شده است، متفاوت است؛ یعنی در حقیقت، روزگار، محیط، اجتماع، اندیشه‌ها و به درستی همه مسائل مربوط به روزگار ناصر خسرو، با

دنیای امروز به ویژه، جامعه غربی، بسیار تفاوت دارد و در نگاه ظاهر، هیچ شباهتی بین آن‌ها نیست؛ اما این دیوی که ناصر خسرو از آن سخن می‌گوید، چیزی نیست؛ مگر آنچه، آدمیان را از راه اصلی و درست زندگی به بیراهه می‌کشد و از هدف واقعی باز می‌دارد. اگر به عمق سخنان و دیدگاه‌های جامعه‌شناسان امروزی توجه کنیم، سخن اصلی آنان نیز همین است؛ اما با عبارات و زبان‌های متفاوتی بیان می‌شود؛ بنابراین، نمی‌توان انتظار داشت که سخن اینان درست یکی باشد تا دیدگاه‌های آنان را با هم بررسی و تطبیق کرد؛ بلکه نظریات هر یک را باید با توجه به اعتقادات، اندیشه‌ها، شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و امثال آن در دوران خود آن‌ها بررسی کرد و بر اساس آن، جهات گوناگون آن را سنجید؛ برای نمونه، وقتی ناصر خسرو می‌گوید:

من از دیو ملعون گذشتن نیارم
تو از طاعت او گذشتن نیاری
گذاره شدت عمر و تو چون ستوران
جهان را بر امیدها می‌گذاری
بهاران به امید میوه خزانگی
زمستان بر امید سبزه بهاری

(دیوان، ۲۹۳: ۱۳۵۷)

این امید دروغینی را که ناصر خسرو از آن سخن می‌گوید و دست یافتن به آن نیز ممکن نیست، با مفهومی مشابه اما بیانی متفاوت، در سخنان توکویل دیده می‌شود که در جامعه صنعتی قوانین و مقررات، کارگر را به امید ثروتمند شدن، به جاده‌ای سر درگم و هزار راه می‌کشاند؛ زیرا شعار جامعه صنعتی، دست یافتن به حرفه‌ای است که به او آسایش و ثروت را نوید می‌دهد. و این همان دیو فریبنده‌ای است که انسان‌ها را به سخره گرفته است:

دیو دنیای جفا پیشه تو را سخره گرفت
چون بهایم چه دوی از پس این دیو بهیم

(دیوان، ۳۵۸: ۱۳۵۷)

۱۱. « گفتار گونگی » رمزی دیگر برای « از خود بیگانگی »

در متون ادبی، گاهی گفتار را نماد غفلت آورده‌اند. در مرزبان‌نامه، داستان گرگی آمده است که فریب بزغاله‌ای را خورد. در آن جا می‌خوانیم:

«گرگ در جوال عشوه بزغاله رفت و گفتاروار بسته گفتار او شد « سپس در شرح آن آمده است
« گویند هنگام صید گفتار، شکارچیان به کنار او می‌روند. یکی از آنان به آواز خویش می‌گوید:
گفتار کو؟ گفتار کو؟ دیگری پاسخ می‌دهد گفتار نیست، با این ترانه گفتار شاد می‌شود و از نهان‌گاه
بیرون می‌آید و به دام می‌افتد « (مرزبان‌نامه، ۷۰: ۱۳۶۶).

در کلیله و دمنه نیز آمده است: « عاقلان بنای کار خود و از آن دشمن، بر قاعده صواب نهند و سخن خصم به سمع و تمییز شنوند و چون گفتار به گفتار دروغ فریفته نشوند. « سپس مصحح در پاورقی در توضیح آن می‌گوید: « اعتقاد قدما بر این بوده است که گفتار، از آواز خوش و بانگ دف و نای لذت می‌برد و وقتی که می‌خواستند، گفتار را بگیرند، با ساز و نوازندگی به جانب سوراخ او روی می‌آوردند و در حینی که پناهگاه او را با کلند و تبر به تدریج وسیع‌تر می‌کردند و به آواز می‌خواندند که « گفتار در خانه است؟ گفتار در خانه نیست! گمان می‌کردند که گفتار معنی این گفتار را می‌فهمد و می‌اندیشد که مردمان او را نمی‌بینند. از جا نمی‌جنبند تا آنکه که گرفتار می‌شود « (کلیله و دمنه، ۲۱۶-۲۱۵: ۱۳۷۱).

ناصر خسرو نیز وقتی از غفلت انسان سخن می‌گوید بر اساس این اندیشه قدما می‌گوید:

ز جهل خویش چون عارت نیاید
چرا داری همی ز آموختن عار
سبکباری کنی دعوی و آنگاه
گناهان کرده بر پشتت به انبار
چون گفتاری که بندندش به عمد
همی گوید که این جا نیست گفتار

(دیوان، ۱۸: ۱۳۵۷)

این اشاره در آثار شاعرانی همچون مولوی و سنایی غزنوی نیز دیده می‌شود. آنچه انسان دپروز و امروز را با خویش بیگانه کرده است، غفلت از خود و فریب خوردن از شعارها و ظواهر است. یکی از گرفتاری‌های انسان در عصر ماشینیسم نیز همین رنگ و بوهای فریبنده‌ای است که هزاران امید دروغین و آرزوی کاذب در انسان‌ها پدید می‌آورد و او همچنان غافل از این که به دست خویشتن، خود را گرفتار آن می‌سازد. این آواز خوش و بانک دف و نای فریبنده کفتار، به بیان تازه‌ای در سخنان فوکو دیده می‌شود؛ زیرا او بر این باور است که انسان در دنیای جدید، در آرزوی آسایش دروغینی است که با تبلیغات وسایل ارتباط جمعی در او پدید آمده است و در حقیقت، راه هلاکت خویش را در پیش گرفته است. به نظر فوکو، زندگی انسان امروز بیشتر شبیه مرگ است.

در چنین حالتی است که برای انسان، گرفتاری‌های فراوان پیدا می‌شود و او را به درد و فغان وا می‌دارد و غفلت خویش را، به روزگار و زمانه نسبت می‌دهد و از آن گله و شکایت می‌کند.

چند بنالی که بد شده است زمانه عیب تنت بر زمانه بر فکنی چون
تو شده‌ای دیگر این زمانه همان است کی شود ای بی‌خرد زمانه دگرگون

(دیوان، ۷۸: ۱۳۵۷)

آنچه در این جا باجمال بیان شد، نیازمند گسترش و شرح بیشتر و تحقیق و پژوهش وسیع‌تری است؛ زیرا بسیاری از بزرگان ادب فارسی، به این موضوع توجه کرده و از آن سخن گفته‌اند و یکی از بهترین داستان‌های آن، حکایت عبرت‌انگیز مارگیر در مثنوی است. مردی که سرانجام طعمه آن اژدها می‌شود. درست مانند انسان امروز که به جای این که او بر ماشین سوار شود، ماشین بر او تسلط یافته است و این است، سخن مولوی:

خویشتن نشناخت مسکین آدمی از فزونگی آمد و شد در کمی
خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطللس خویش بر دلقی بدوخت

(مثنوی، دفتر سوم، ۹۷۶: ۱۳۶۳)

۱۲. نتیجه‌گیری

مجموعه مطالب گذشته نشان می‌دهد، با این که انسان، به سبب ماهیت، موجودی است که نمی‌توان تعریف دقیق و مشخصی از آن ارائه داد؛ اما هر کسی از منظر خاص خویش، به آن می‌نگرد؛ بنابراین، « از خود بیگانگی » نیز بر اساس همین دیدگاه تعریف می‌شود، اما با همه این اختلافات، یک حقیقت مشترک در سخن همه بزرگان گذشته و حال دیده می‌شود و آن، خارج شدن انسان‌ها از جاده درست انسانی و در نتیجه، بیگانه شدن از خویشتن است. بنابراین، همه آن‌ها خواهان بازگردان آدمیان به راه حقیقی سعادت شده‌اند و این کار را هر یک از منظر خویش انجام داده‌اند.

آنچه دانشمندان غربی با عنوان « الیناسیون » مطرح کرده‌اند، نتیجه غفلت و ناآگاهی انسان از خویش و شرایط محیط و جامعه است که سرانجام آن به مسخ انسان‌ها و دوری از خود می‌انجامد و این را، خطری بزرگ برای جامعه انسانی به شمار می‌آورند. آنچه با عنوان « از خود بیگانگی » در متون ادبی مطرح شده، نتیجه جهل و ناآگاهی است و اگر چه از دیدگاه خاص ادیبان و شاعران ما مطرح شده؛ اما سرانجام آن، همانند مقدمات، در همه زمان‌ها مشترک و یکسان است و آن دوری از اصالت‌ها و ارزش‌های انسانی است. این موضوع، در شعر ناصر خسرو، با وضوح بیشتری دیده می‌شود.

در همه این دیدگاه‌ها کلیات مشترکی دیده می‌شود، اگر چه مسائل مختلف زمانی و مکانی، سبب شده، به شکل‌های گوناگون ظاهر شود، این مشترکات هم در علل پیدایش و هم دست‌آوردهای زیانمند آن، یکسان است. بنا بر این، مشکل «از خود بیگانگی»، یکی از آسیب‌های مهم فردی و اجتماعی در شرایط گوناگون در همه جوامع بشری است.

یادداشت‌ها

- | | | |
|---------------------|-----------------------|-------------------|
| 1. Marx | 2. Tonnies | 3. Gemeinschaft |
| 4. Field Study | 5. Survey | 6. Alienate |
| 7. Hegel | 8. Stranger | 9. Tonnies |
| 10. Gemeinschaft | 11. Egalitarianism | 12. Toqueville |
| 13. Entfremdung | 14. Other | 15. Ontologie |
| 16. Determinism | 17. Strange | 18. Reality |
| 19. Michel Foucault | 20. Alain Tourain | 21. Melvin Seeman |
| 22. Powerlessness | 23. Meaningless | 24. Normlessness |
| 25. Value isolation | 26. Self-estrangement | |

منابع

الف. فارسی

- باقری، مه‌ری. (۱۳۷۶). *دین‌های ایرانی پیش از اسلام*، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- بیرو، آلن. (۱۳۶۶). *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه باقر ساروخانی، تهران: کیهان.
- سعدالدین وراوینی. (۱۳۶۶). *مرزبان‌نامه*، به کوشش خلیل خطیب‌رهبر، تهران: صفی‌علیشاه، چاپ دوم.
- سعدی‌شیرازی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۶۸). *گلستان*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم. (۷۱-۱۹۶۳). *شاهنامه*، تصحیح متن به اهتمام آ. برتلس و دیگران، مسکو، انستیتو خاورشناسی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۳). *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد نیکلسون، به اهتمام نصراله پورجوادی، تهران: امیرکبیر.
- ناصر خسرو قبادیانی، ابومعین. (۱۳۶۳). *جامع‌الحکمتین*، تصحیح هانری کربن و محمد معین، تهران: کتابخانه طهوری، چاپ دوم.
- _____. (۱۳۵۷). *دیوان*، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: مؤسسه انتشارات اسلامی مک‌گیل، شعبه تهران.
- _____. (۱۳۷۰). *سفرنامه*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار، چاپ چهارم.
- نصراله منشی. (۱۳۷۱). *ترجمه کلیله و دمنه*، تصحیح و توضیح: مجتبی مینوی تهرانی، تهران: امیرکبیر، چاپ دهم.

ب. انگلیسی

- Brohm, Jean-Merie. (1992). *Sociologie et Politique du Sport*, Nancy, France: Universite de Nancy.
- De Coster, Michel. (1978). *Sociologie du Travail et Gestion du Personnel*, Paris: Presses Universitaires de France.
- Foucault, Michel. (1975) *Surveiller et Punir*, Paris: Gallimard.
- Foucault, Michel. (1980). *Pouvoir et Corps, Quel Corps?* No. 2, Sept.-Oct. 3.